**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 005– 31 /06/ 1400 حق یوم الحصاد /وجود حق مالی دیگر به جز زکات /زکات**

**خلاصه مباحث گذشته و جلسه امروز:**

بحث درباره وجوب یا استحباب حق یوم الحصاد بود. در جلسه گذشته روایاتی که صاحب حدائق به آنها برای استحباب استدلال کرده، نقل و بررسی شد. در این جلسه درباره روایاتی که وحید بهبهانی به آنها استدلال کرده، بحث می شود. سپس روایت مصادف بررسی شده و بحث جمع بندی می شود.

## تمسک به روایات «لیس فی المال حق سوی الزکاه» بر عدم وجوب حق یوم الحصاد

بحث درباره وجوب یا استحباب حق یوم الحصاد بود. مرحوم وحید بهبهانی، برای عدم وجوب حق یوم الحصاد به روایاتی تمسک کردند که در مال غیر از زکات، چیز دیگری واجب نیست. تعبیر ایشان این بود:

و الأخبار الظاهرة في عدم وجوب حقّ في المال سوى الزكاة متواترة[[1]](#footnote-1)

### روایت اول: روایت علی بن عقبه

ایشان به دو روایت اشاره می کند. اولین روایت، در جامع الاحادیث، ص: 273، ح 13125 باب 16 از ابواب من یستحق الزکاه، ح 4، وارد شده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع يَعْنِي الْأَوَّلَ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ أَخْرَجَ زَكَاةَ مَالِهِ تَامَّةً فَوَضَعَهَا فِي مَوْضِعِهَا لَمْ يُسْأَلْ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَ مَالَهُ.[[2]](#footnote-2)

درباره سند این روایت و شناخت علی بن عقبه همچنین درباره نحوه نقل آن مباحثی وجود دارد که در ثواب الاعمال به گونه ای نقل شده و وسائل به نحوی دیگر از ثواب الاعمال نقل کرده است. اما فعلا وارد بحث از آنها نمی شویم.

وحید بهبهانی این روایت را دالّ بر این می دانند که حق در مال، منحصر در زکات است. اما این دلالت تامّ نیست. بلکه این روایت بیان می کند: در صورت پرداخت زکات، سوال نمی شود که مال از کجا به دست آمده است. پس شرط حلیّت مال و لو مال زیاد باشد، زکات است. این مطلب نشانگر اهمیت زکات است و به این معناست که ضغث و ضغثین و حقّ یوم الحصاد شرط حلیّت مال نیست اما دلالتی بر عدم وجوب حق یوم الحصاد ندارد. به عبارتی دیگر، شارع درباره زکات سخت گیری کرده و شرط حلیت مال را زکات قرار داده است اما لازم نیست تمام حقوق مالی، شرط حلیت مال باشند و در صورت پرداخت نشدن آنها، مال حلال نشود. پس روایت نسبت به وجوب حق یوم الحصاد ساکت است و نمی توان به آن بر عدم وجوب حق یوم الحصاد استدلال کرد.

### روایت دوم: مرسله نبوی

وحید بهبهانی در ادامه به روایتی که از پیامبر ص نقل شده، استدلال کرده است:

ليس في المال حقّ سوى الزكاة[[3]](#footnote-3)

ایشان ضعف سندی این روایت را مجبور به شهرت دانستند.

به نظر می رسد به این روایت نیز نمی توان استدلال کرد. زیرا؛

اولا: این روایت عامی است و ضعیف السند است.

ثانیا: ضعف سند آن به شهرت مجبور نیست. در انتصار، ص: 408 در بحث عقیقه این عبارت وارد شده است:

و ليس لهم أن يتعلقوا بما يروونه عن النبي (عليه و آله السلام) من قوله:ليس في المال حق سوى الزكاة

در پاورقی انتصار این روایت از سنن ابن ماجه نقل شده است.

سید مرتضی پس از نقل روایاتی دیگر، می نویسد:

و الجواب عن ذلك كله أن هذه أخبار آحاد تنفردون بها، و لا نعرف عدالة رواتها و لا صفاتهم، و بإزائها من الأخبار التي تقدمتها ننفرد بروايتها ما لا يحصى،

سید مرتضی در ادامه این اخبار را اخبار آحاد دانسته و استدلال به آنها را جایز نمی داند.

ثالثا: سید مرتضی از نظر دلالی به این روایت اشکال می کند که عقیقه، حقی در مال نیست و بر عهده شخص است. شبیه به این بیان را در حق یوم الحصاد نیز می توان بیان کرد که حق یوم الحصاد، حکم وضعی متعلق به مال نیست که پرداخت نکردن این حق سبب عدم حلیت مال باشد. بلکه حکمی تکلیفی است و در صورت پرداخت نکردن، معصیت کرده است. این پاسخ در روایت اول نیز جاری است.

رابعا: این روایات بر فرض صحت سندی و دلالی، عام هستند و به واسطه روایات دالّ بر حق یوم الحصاد، تخصیص می خورند.

در نتیجه، نمی توان به روایات برای نفی حق یوم الحصاد تمسک کرد.

## تمسک به اجماع بر نفی وجوب حق یوم الحصاد

دلیل اصلی مرحوم وحید بهبهانی بر استحباب حق یوم الحصاد، اجماع است.

اما این استدلال صحیح نیست زیرا شیخ طوسی نقل اجماع بر وجوب حق یوم الحصاد کرده است و در قدما تنها از ابن ابی عقیل، عدم وجوب نقل شده است. در بین معاصرینِ شیخ طوسی تنها ابو الصلاح حلبی قائل به استحباب است و از سایر قدما فتوای روشنی نرسیده است. ظاهر کلینی و فقیه که روایات حق یوم الحصاد را نقل کرده اند نیز وجوب است. به هر حال نمی توان اجماع یا شهرت قدمایی بر عدم وجوب را استظهار کرد.

## تمسک به روایت مصادف بر نفی وجوب حق یوم الحصاد

عمده دلیل بر استحباب، روایت مصادف بود که باید دید آیا می توان از این روایت استحباب را استفاده کرد؟

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ مُصَادِفٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي أَرْضٍ لَهُ وَ هُمْ يَصْرِمُونَ فَجَاءَ سَائِلٌ يَسْأَلُ فَقُلْتُ اللَّهُ يَرْزُقُكَ فَقَالَ ع مَهْ لَيْسَ ذَلِكَ لَكُمْ حَتَّى تُعْطُوا ثَلَاثَةً فَإِذَا أَعْطَيْتُمْ ثَلَاثَةً فَإِنْ أَعْطَيْتُمْ فَلَكُمْ وَ إِنْ أَمْسَكْتُمْ فَلَكُمْ.[[4]](#footnote-4)

این روایت در فقیه با تعبیر وَ رُوِيَ عَنْ مُصَادِفٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع ... وارد شده است.[[5]](#footnote-5)

### بررسی دلالت روایت

احتمال دارد حَتَّى تُعْطُوا ثَلَاثَةً در این روایت ناظر به حقّ یوم الحصاد باشد. همچنین امکان دارد ناظر به این باشد که به صورت کلی هر گاه فقیری سؤال کرد، به سه فقیر کمک کنید و نظارتی به حق یوم الحصاد ندارد. مجرّد وجود «و هم یصرمون» در روایت نیز باعث نمی شود این روایت را ناظر به حق یوم الحصاد بدانیم.

### بررسی سند روایت

در سند این روایت محمد بن یحیی العطار، احمد بن محمد بن عیسی و مرازم بن حکیم وارد شدند که در وثاقت آنها بحثی نیست و باید درباره وثاقت علی بن حدید و مصادف بحث صورت گیرد.

#### علی بن حدید

مرحوم شیخ طوسی در چند موضع از تهذیب و استبصار، علی بن حدید را با تعبیر «هو مضعّف جدّا»[[6]](#footnote-6) یا «ضعیف جدّا»[[7]](#footnote-7) تضعیف کرده است. مرحوم آقای خویی در معجم رجال چاپ 23 جلدی، ج 11، ص: 304 مواردی که شیخ طوسی علی بن حدید را تضعیف کرده، نقل کرده است.

##### توثیقات علی بن حدید

از طرف مقابل، آقای خویی استدلالاتی را بر وثاقت علی بن حدید بیان کرده است. یکی به وقوع در سند کامل الزیارات و دیگری وقوع در سند تفسیر قمی که ما برای اثبات وثاقت هیچ یک از این دو استدلال را کافی نمی دانیم.

البته آقای خویی این موارد را با تضعیف شیخ طوسی معارض دانسته است.

از سویی دیگر، دو روایت وارد شده که از آنها استفاده می شود امام علیه السلام به علی بن حدید اعتماد کرده است:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَلِيِّ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي (ع) قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدِ اخْتَلَفَ أَصْحَابُنَا فَأُصَلِّي خَلْفَ أَصْحَابِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ يَأْبَى عَلَيْكَ عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ قُلْتُ فَآخُذُ بِقَوْلِهِ قَالَ نَعَمْ. فَلَقِيتُ عَلِيَّ بْنَ حَدِيدٍ فَقُلْتُ لَهُ نُصَلِّي خَلْفَ أَصْحَابِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ لَا.[[8]](#footnote-8)

آدَمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَلَانِسِيُّ الْبَلْخِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْقُمِّيُّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِيهِ يَزِيدَ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (ع) قَالَ، قُلْتُ لَهُ أُصَلِّي خَلْفَ مَنْ لَا أَعْرِفُ فَقَالَ لَا تُصَلِّ إِلَّا خَلْفَ مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ، فَقُلْتُ لَهُ أُصَلِّي خَلْفَ يُونُسَ وَ أَصْحَابِهِ فَقَالَ يَأْبَى ذَلِكَ عَلَيْكُمْ عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ، قُلْتُ آخُذُ بِذَلِكَ فِي قَوْلِهِ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ، فَسَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ حَدِيدٍ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: لَا تُصَلِّ خَلْفَهُ وَ لَا خَلْفَ أَصْحَابِهِ.[[9]](#footnote-9)

از این روایات استفاده می شود امام علیه السلام امر به اخذ قول علی بن حدید کرده که بسا از آن، ما فوق وثاقت استفاده شود.

آقای خویی به علت ضعف سندی این دو روایت، آنها را کنار گذاشته است.

در سند اول، علی بن محمد، علی بن محمد بن یزید یا علی بن محمد بن فیروزان قمی است و احمد بن محمد، یا احمد بن محمد بن عیسی یا احمد بن محمد بن خالد برقی است. باید دید احمد بن محمدی که از ابی علی بن راشد نقل می کند، کیست؟ مشکل در این سند علی بن محمد بن یزید یا علی بن محمد بن فیروزان است و بقیه سند، مشکلی ندارد.

در سند دوم، احوال آدم بن محمد القلانسی البلخی را به یاد ندارم و پدر یعقوب بن یزید نیز توثیقی ندارد.

ممکن است قرینه دیگری بر وثاقت علی بن حدید ذکر شود که روایت ابن ابی عمیر از علی بن حدید است. در تهذیب، ج 7، ص: 276، رقم: 1171 این سند وارد شده است:

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاج‏

اما به نظر می رسد در این سند، تحریفی رخ داده است:

احتمال دارد ابن ابی عمیر و علی بن حدید معطوف به هم صحیح باشد زیرا ابن ابی عمیر و علی بن حدید از جمیل بن درّاج، فراوان روایت دارند و هر دو از مشایخ حسین بن سعید هستند. احتمال قوی همین احتمال است که این دو به هم عطف بودند.

احتمال دیگر زیادت علی بن حدید است به این قرینه که عطف ابن ابی عمیر و علی بن حدید در موارد معتدّد به یکدیگر، سبب شده علی بن حدید به اشتباه زیاد شود. قرینه بر این احتمال آن است که همین روایت در کافی، ج 5، ص: 431 ذیل ح 3 با اسناد از ابن ابی عمیر عن جمیل بن درّاج نقل شده است. روایت منقول در کافی، صدری دارد که این صدر در فقیه، ج 3، ص: 419، ح 4460 با «روی ابن ابی عمیر عن جمیل بن درّاج» نقل شده است. پس نمی توان از طریق ابن ابی عمیر، علی بن حدید را توثیق کرد.

البته احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حدید روایات زیادی دارد و نقل احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حدید، نسبت به تضعیفاتی که شیخ طوسی بیان کرده، قوی تر است.

به نظر می رسد اختلاف سلیقه سبب اختلاف علی بن حدید و هشام بن حکم است. هشام بن حکم و یونس، متکلّم بودند و دیدگاه های خاصی داشتند. به جهت این دیدگاه ها، علی بن حدید با آنها مخالف بوده و احیانا آنها نیز با علی بن حدید مخالف بودند. این احتمال نیز وجود دارد مخالفت علی بن حدید با هشام بن حکم به این خاطر بوده که هشام و یونس سخنانی می گفتند که این سخنان برای عامه مردم مناسب نبوده است و علی بن حدید صلاح نمی دانسته که از این دو نفر ترویج شوند. در شرح حال هشام بن حکم آمده: « و قد كان علي بن حديد يظهر في الباطن الميل إلى يونس و هشام.»[[10]](#footnote-10) چنانچه علمای ما گاه می گویند: نباید فلسفه را همه افراد یاد بگیرند و تنها باید افرادی یاد بگیرند که از پس شبهات بر آیند. پس این احتمال وجود دارد که مخالفت علی بن حدید با هشام، مخالفت ظاهری بوده و علت آن این مصلحت بوده که اشخاصی که توانایی تحمّل و درک را ندارند، سراغ یونس و هشام بن حکم نروند و مبادا منحرف نشوند.

این نکته نیازمند ضمیمه است که مطلبی از هشام بن حکم نقل شده که خداوند جسم لا کالاجسام. از مجموع نقلیات متعدّد که از طریق شیعه و سنّی نقل شده، به نظر می رسد اصل نقل مسلّم است و هشام بن حکم این تعبیر «جسم لا کالاجسام» را بیان کرده است. همین باعث شده در برخی از کتب رجالی، هشام بن حکم به جسمیّ توصیف شده و او را جزء مجسّمه قرار دادند. اما به نظر می رسد مراد هشام بن حکم از این جمله، چیز دیگری است هر چند بد تعبیر کرده است و شاید ائمه علیهم السلام به این تعبیر راضی نبودند. مراد هشام بن حکم این بحث فلسفی است که آیا اطلاق لفظ موجود بر خداوند تبارک و تعالی، به اشتراک لفظی است یا به اشتراک معنوی است؟ برخی می گویند: کلمه موجود مشترک لفظی است بنابراین اطلاق موجود بر خداوند متعال به عین اطلاق آن بر موجودات دیگر نیست. بلکه موجود به یک معنا بر خدا اطلاق می شود و به معنای دیگری بر موجودات دیگر اطلاق می شود. هشام بن حکم می خواهد بیان کند: خداوند موجود لا کسائر الموجودات. به این معنا که مفهوم موجود به همان معنایی که در سایر موجودات اطلاق می شود، درباره خداوند نیز اطلاق و حمل می شود. در برخی از نقلیات درباره هشام این مطلب آمده است که «الله موجود لا کسائر الموجودات». تعبیر نارسای هشام بن حکم باعث شده درباره او قضاوت های نادرستی انجام شود.

نکته دیگری درباره هشام بن حکم وجود دارد که مرحوم آقا شیخ محمد رضا جعفری متذکر شدند که احتمالا هشام بن حکم رفقای ناجوری داشته است. مرحوم جعفری این مطلب را نقل کرده که هشام بن حکم با خارجی یا ناصبی (به نظرم ایشان خارجی تعبیر کردند) شریک تجاری بود که هیچ گاه دیده نشده که دو شریک تجاری از نظر مذهبی این میزان اختلاف مذهب داشتند. مرحوم جعفری بیان می کند: افراد با یکدیگر متفاوت هستند برخی در منش اجتماعی، قائل به توسعه هستند و فقط با هم قطاران و دوستان مذهبی خود ارتباط برقرار نمی کنند و با کسانی که صد در صد از جهت اعتقاد با آنها مخالف هستند نیز ارتباط دارند.

احتمال دارد برخی از افرادی که هشام بن حکم با آنها ارتباط داشته از جهت اعتقادی قائل به جسمیت خداوند بودند.

این مطلب نیز نیازمند ضمیمه است که نقلیاتی که درباره هشام بن حکم در کتب فرق و نحل عامه نقل شده، اصلا قابل اعتماد نیست. بسیاری از مواقع، مخالفین هشام و مخالفین شیعه به طور عام، برای تخریب شیعه مطالب خلاف واقعی را نسبت می دانند. در مقالات الاسلامیین اشعری مطالب مختلفی به روافض نسبت داده که این مطالب تا قرینه خارجی بر تأیید آن وجود نداشته باشد، قابل تأیید نیست. بحث «جسم لا کالاجسام» هشام بن حکم نیز اگر قرینه خارجی از کتب شیعه نداشتیم، اصل این جمله قابل اثبات نبود. اما به دلیل قرینه خارجی، بیان این جمله از طرف هشام ثابت است. در مناظره معروفی که از امام صادق علیه السلام نقل شده و ایشان مناظره کننده را در هر زمینه ای به یکی از اصحاب ارجاع می دادند، حضرت علیه السلام در زمینه توحید به هشام بن سالم ارجاع دادند و در زمینه امامت به هشام بن حکم ارجاع دادند. شاید این ارجاع به این خاطر بوده که امام علیه السلام صلاح نمی دانستند مسائل مربوط به توحید به هشام بن حکم ارجاع شود. حتی از برخی از نقل ها استفاده می شود ائمه معصومین علیهم السلام از برخی از تعبیراتی که هشام بن حکم به کار می برده، خشنود نبودند.

شاید علی بن حدید نیز به علت تعابیر نارسایی که هشام بن حکم داشته، او را تضعیف کرده است.

به هر حال، علی بن حدید ثقه و قابل اعتماد است.

#### مصادف

نفر بعدی در این سند، مصادف است. ابن غضائری او را تضعیف کرده است:

مصادف مولى أبي عبد الله عليه السلام روى عنه. ضعيف.[[11]](#footnote-11)

ابن داود اینگونه از ابن غضائری نقل کرده است:

مصادف مولى أبي عبد الله عليه السلام ق [غض‏] ليس بشي‏ء و ابنه محمد ثقة.[[12]](#footnote-12)

ما تضعیفات ابن غضائری را نمی پذیریم اما این مطلب باعث نمی شود مصادف توثیق شود زیرا قرینه قابل توجهی بر اعتماد بر مصادف یافت نشد. تعداد روایات او بسیار محدود است. حتی ممکن است به روایتی که در رجال کشی روایتی نقل شده بر مذمّت مصادف استدلال شود:

عن مصادف قال اشترى أبو الحسن (ع) ضيعة بالمدينة أو قال قرب المدينة قال ثم قال لي: إنما اشتريتها للصبية يعني ولد مصادف و ذلك قبل أن يكون من أمر مصادف ما كان.[[13]](#footnote-13)

ممکن است گفته شود: «من امر مصادف ما کان» به معنای انحراف مصادف است و چون مصادف جزء خدمتکاران امام صادق علیه السلام بوده، حضرت علیه السلام بچه های مصادف را جزء عیال خود می دانسته و به همین دلیل برای آنها خانه ای تهیه کرده است.

اما روشن نیست «من امر مصادف ما کان» به معنای انحراف او باشد. ممکن است مصادف مرگ مخصوصی داشته و کشته شده است. این روایت ناظر به این بوده که پیش از مرگ مصادف، ملاحظه فرزندان او را کرده است و ممکن است این نقل به مدح، اقرب از ذمّ باشد به این معنا که امام علیه السلام به مصادف بیان کرده: نگران آینده فرزندانت نباش و من آینده آنها را تأمین کردم.

البته هیچ یک از این دو احتمال متعیّن نیست و حتی اگر از روایت مدح استفاده شود، ارتباطی به وثاقت ندارد زیرا به هر حال مصادف جزء خدمتگزاران منطقه و مولی ابی عبد الله علیه السلام بوده و به همین جهت، امام علیه السلام به فرزندان او کمک کرده است.

به هر حال دلیلی بر وثاقت مصادف پیدا نکردیم و به همین خاطر نمی توان به این روایت تمسک کرد.

این روایت در فقیه با تعبیر «رُوی عن مصادف» نقل شده است. در فقیه تنها همین روایت از مصادف نقل شده و به همین دلیل طریق ذکر شده در مشیخه،[[14]](#footnote-14) به همین مورد ناظر است هر چند در نقل روایت با تعبیر «رُوی» آمده است. در جایگاه خویش بیان کردیم: طریق مشیخه فقیه موارد «رُوی عن» را شامل است و یکی از استدلالات این بود که افراد زیادی در طرق مشیخه وارد شده اند که تنها یک مورد در روایات فقیه وارد شدند و آن هم با تعبیر «رُوی» است که یکی از آنها روایت مصادف است.

به هر حال این روایت از نظر سندی معتبر نیست و به همین دلیل نمی توان به قرینه آن از ظهور روایات حق یوم الحصاد در وجوب رفع ید کرد. علاوه بر آنکه بیان شد، روشن نیست این روایت ناظر به حقّ یوم الحصاد باشد و ممکن است ناظر به این باشد که کراهت شدید ردّ سائل تنها درباره سه فقیر است و ردّ کردن بیش از سه فقیر، کراهت شدیدی ندارد. در نتیجه این روایت ارتباطی به حق یوم الحصاد ندارد.

نتیجه آنکه، حقّ یوم الحصاد واجب است و اگر نتوان فتوا به وجوب داد، باید احتیاط کرد و به هیچ وجه نمی توان فتوا به عدم وجوب دارد.

## حق المارّه

ان شاء الله بعد از تعطیلات بحث حق المارّه را آغاز خواهیم کرد و در اینجا تنها صورت مسأله آن را ذکر می کنیم.

درباره حق المارّه چند مرحله و زاویه بحث وجود دارد:

1. اصل ثبوت حق المارّه فی الجمله.
2. آیا متعلّق حق المارّه خصوص نخل است یا مطلق ثمار است یا از ثمار نیز بالاتر است و مواردی مانند بطّیخ را نیز شامل است؟
3. شرایط حق الماره چیست؟
4. روایاتی که در مسأله است باید ملاحظه شود.

امیدواریم بعد از تعطیلات بتوانیم بحث را حضوری دنبال کنیم و بستگی به شرایط دارد. از خداوند متعال می خواهیم هر چه زودتر ریشه این ویروس منحوس را از کل صفحه گیتی بردارد و ان شاء الله بتوانیم به راحتی مجالس روضه را با همان شور و نشاط سابق برگزار کنیم و از همه رفقا التماس دعا داریم.

1. مصابیح الظلام، ج 10، ص: 125 [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص504.](http://lib.eshia.ir/11005/3/504/) [↑](#footnote-ref-2)
3. [عوالی اللئالی، محمد بن ابی جمهور احسائی، ج1، ص209.](http://lib.eshia.ir/11013/1/209/) [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص566.](http://lib.eshia.ir/11005/3/566/) [↑](#footnote-ref-4)
5. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج2، ص47.](http://lib.eshia.ir/11021/2/47/) [↑](#footnote-ref-5)
6. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج7، ص101.](http://lib.eshia.ir/10083/7/101/) [↑](#footnote-ref-6)
7. [استبصار، شیخ طوسی، ج3، ص95.](http://lib.eshia.ir/11002/3/95/) [↑](#footnote-ref-7)
8. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص279.](http://lib.eshia.ir/14015//279/) [↑](#footnote-ref-8)
9. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص496.](http://lib.eshia.ir/14015//496/) [↑](#footnote-ref-9)
10. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص496.](http://lib.eshia.ir/14015//496/) [↑](#footnote-ref-10)
11. رجال ابن الغضائری، ص: 90، رقم: 124 [↑](#footnote-ref-11)
12. [رجال ابن داود، حسن بن علی بن داود، ج، ص515.](http://lib.eshia.ir/27181//515/) [↑](#footnote-ref-12)
13. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج1، ص449.](http://lib.eshia.ir/14015/1/449/) [↑](#footnote-ref-13)
14. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج4، ص479.](http://lib.eshia.ir/11021/4/479/) و ما كان فيه عن مصادف فقد رويته عن محمّد بن موسى بن المتوكّل- رحمه اللّه- عن عبد اللّه بن جعفر الحميريّ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن علی بن رئاب عن مصادف [↑](#footnote-ref-14)